

ده ویژگی اخلاقی امام حسن مجتبی (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

اخلاق، دستمایه سترگ هدایت است. زندگی کوتاه دنیا در پرتو آموزه های اخلاقی، خود بهشتی برین می شود. انسان برای رسیدن به رشد، کمال و بالندگی اخلاقی به شناخت نیاز دارد. شناخت، گاه از راه تحصیل معارف اخلاقی و گاهی از راه شناخت نمونه های عملی و به تعبیر دیگر، الگوهای اخلاقی ایجاد می شود. قرآن، حدیث و سیره معصومان: برترین منابع شناخت معارف اسلام اند. پیشوایان پاک دین: به دلیل بهره مندی از ویژگی عصمت و دوری از عصیان و اشتباه، برترین مربیان اخلاق برای انسان، به ویژه برای دوستداران و پیروان خود به شمار می روند. ایشان، بهترین الگوی اخلاقی به دور از هر گونه کژی برای انسان اند. نوشتار حاضر، رهاوردی است از بررسی 12 ویژگی اخلاقی امام مجتبی (ع) که در آستانه ولادت آن امام همام به خوانندگان گرامی تقدیم می شود.

1. عبادت

امام صادق (ع) در بیان حال معنوی ایشان می فرمود: امام مجتبی (ع) عابدترین مردم زمان خود بود. بسیار حج به صورت پیاده و گاه با پای برهنه به جای می آورد. همیشه او را در حال گفتن ذکر می دیدند و هر گاه آیه «یا أَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را می شنید، پاسخ می گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» (خداوند! گوش به فرمان توام). (1) آن امام همواره در قنوت نمازش، بسیار دعا می کرد و خدا را این گونه می خواند: «ای پناهگاه درماندگان! فهمها

در درک تو حیران و دانشها در برابر تو ناتوان و نارساست. تو پروردگار زنده و قیومی که جاودانه است. تو خود می بینی آنچه را که می دانی و در آن کار، دانا و بردبار هستی. تو بر آشکار ساختن هر پنهان، قدرت داری و می توانی از انجام هر کاری جلوگیری کنی؛ بدون آنکه در تنگنا واقع شوی. بازگشت همه چیز به سوی توست؛ همان سان که آغاز آن از خواست تو سرچشمه می گیرد. تو آگاهی از آنچه در سینه ها پنهان می دارند. آنچه را خواسته ای اجرا شده است. آنچه را در خزانه غیب خودت بوده بر عقل ها واداشته ای تا هر که نابود شود، از روی دلیل آن کار نابود شود و هر که زنده شود، از روی دلیل زنده شود. به راستی که تو شنوا و دانایی و یکتا و بینایی. بارخدا! تو خود می دانی که من از تلاش خود فروگذار نکرده ام تا هنگامی که برش تیغم از میان رفت و تنها شدم. در آن وقت از گذشتگان خودم پیروی کردم (صبر کردم) تا جلوی این دشمن سرکش و ریختن خون شیعیان را بگیرم تا اینکه حفظ کردم آنچه را اولیای من حفظ کردند. خشم خود را فرو بردم و به خواسته آنها تن در دادم. به راهی رفتم که می خواستند و هیچ نگفتم تا یاری تو فرا برسد که تو تنها یاور حق و بهترین پشتیبان آن هستی؛ گرچه این یاری تأخیر افتد و نابود شدن دشمن اندکی به درازا کشد.» (2)

2. ترس از خدا

هرگاه امام مجتبی (ع) وضو می گرفت، تمام بدنش از ترس خدا می لرزید و رنگ چهره اش زرد می شد. وقتی از او در این باره می پرسیدند، می فرمود: «بنده خدا باید وقتی برای بندگی به درگاه او، آماده می شود، از ترس او رنگش تغییر کند و اعضایش بلرزد.» (3)

هرگاه برای نماز به مسجد می رفت، کنار در می ایستاد و این گونه زمزمه می کرد: «إِلَهِي صَيِّفُكَ بَبَابُكَ يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ فَتَجَاوَزَ عَنْ قَبِيحٍ مَا عِنْدِي بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمُ؛ (4) خدایا! مهمانت به درگاهت آمده است. ای نیکوکردار! بدکار به نزد تو آمده است. پس از زشتی و گناهی که نزد من است به زیبایی آنچه نزد توست، درگذر؛ ای بخشاینده!»

امام صادق (ع) فرمود: «كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْبَعْثَ وَ الشُّوْرَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَّ عَلَى الصَّرَاطِ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْعَرْصَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ شَهَقَ شَهَقَةً يُغْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا وَ كَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَائِضُهُ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ وَ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ؛ (5) وقتی (امام حسن (ع)) به یاد مرگ می افتاد می گریست. هرگاه به یاد قبر می افتاد، گریه می کرد. وقتی به یاد قیامت می افتاد، ناله می کرد، هرگاه به یاد گذشتن از [پل] صراط می افتاد، می گریست. هرگاه به یاد عرضه اعمال بر خداوند می افتاد، ناله ای می کرد و از هوش می رفت. وقتی به نماز می ایستاد، بدنش در مقابل پروردگارش می لرزید. هرگاه بهشت و دوزخ را به یاد می آورد، مانند مارگزیده، مضطرب می شد و از خدا بهشت را می خواست و از آتش جهنم به او پناه می برد.»

هنگامی که آثار مرگ در چهره اش آشکار شد، او را دیدند که می گرید. پرسیدند: «چرا می گرید؛ در حالی که مقام

والایی نزد خدا و رسولش دارید و پیامبر (ص) آن سخنان والا گهر را درباره شما فرموده است؛ شما که بیست مرتبه پیاده، حج به جای آورده و سه بار همه داراییهای خود را در راه خدا تقسیم کرده اید؟» در پاسخ می فرمود: «إِنَّمَا أَتَّبَعْتُ لِخَصْلَتَيْنِ: لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ فِرَاقِ الْأَحَبَّةِ؛ (6) به دو دلیل می گریم: از ترس روز قیامت و از دوری دوستانم.»

3. همنشینی با قرآن

آن بزرگوار، صوتی زیبا در قرائت قرآن داشت و علوم قرآن را از کودکی به نیکی می دانست. همواره پیش از خوابیدن، سوره کهف را تلاوت می کرد و سپس می خوابید. گفته اند در دوران زندگانی پیامبر اکرم (ص)، شخصی وارد مسجد شد و از کسی درباره تفسیر شاهد و مشهود (7) پرسید؛ آن مرد پاسخ داد: «شاهد، روز جمعه است و مشهود، روز عرفه.» از مرد دیگری پرسید؛ ولی او گفت: «شاهد روز جمعه و مشهود روز عید قربان است.» سپس نزد کودکی رفت که گوشه مسجد نشسته بود. او پاسخ داد: «أَمَّا الشَّاهِدُ فَمُحَمَّدٌ (ص) وَأَمَّا الْمَشْهُودُ فَيَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَا سَمِعْتَهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا؛» (8) «شاهد محمد (ص) رسول خدا و مشهود روز قیامت است؛ مگر نخوانده ای که خداوند [درباره رسولش] می فرماید: ای پیامبر! ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم.»

و نیز درباره قیامت می فرماید: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ؛» (9) «آن روز، روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و روزی است که (جملگی در آن) حاضر می شوند.»

راوی داستان می گوید که پرسیدم: «فردی که اول پاسخ داد که بود؟» گفتند: «ابن عباس.» پرسیدم: «دومی که بود؟» گفتند: «ابن عمر.» سپس گفتم: «آن کودک که از همه بهتر و درست تر پاسخ داد که بود؟» گفتند: «او حسن بن علی بن ابی طالب بود.» (10)

آن امام بزرگوار در خانه ای تربیت یافته بود که کلام خدا پیوسته سخن آغاز و انجام آن بود؛ در خانه ای که پدر آن نخستین گرد آورنده قرآن و اهل خانواده بهترین عمل کنندگان به آیات آن بودند.

4. مهربانی

مهربانی با بندگان خدا از ویژگیهای بارز ایشان بود. آنس می گوید که روزی در محضر امام بودم. یکی از کنیزان

ایشان با شاخه گلی در دست وارد شد و آن را به امام تقدیم کرد. حضرت گل را از او گرفت و با مهربانی فرمود: «برو تو آزادی!» من که از این رفتار حضرت شگفت زده بودم، گفتم: «ای فرزند رسول خدا! این کنیز، تنها یک شاخه گل به شما هدیه کرد، آن گاه شما او را آزاد می کنید؟!» امام در پاسخ فرمود: «خداوند بزرگ و مهربان به ما فرموده است: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْه»؛ (11) «هر کس به شما مهربانی کرد، دو برابر او را پاسخ گویند.» سپس امام فرمود: «پاداش در برابر مهربانی او نیز آزادی اش بود.» (12)

امام، همواره، مهربانی را با مهربانی پاسخ می گفت؛ حتی پاسخ وی در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود؛ همچنان که نوشته اند، امام گوسفند زیبایی داشت که به آن علاقه نشان می داد. روزی دید گوسفند، خوابیده است و ناله می کند. جلوتر رفت و دید که پای آن را شکسته اند. امام از غلامش پرسید: «چه کسی پای این حیوان را شکسته است؟» غلام گفت: «من شکسته ام.» حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفت: «برای اینکه تو را ناراحت کنم.» امام با تبسمی دلنشین فرمود: «ولی من در عوض، تو را خشنود می کنم و غلام را آزاد کرد.» (13)

همچنین آورده اند، روزی امام، مشغول غذا خوردن بودند که سگی آمد و برابر حضرت ایستاد. حضرت، هر لقمه ای که می خوردند، یک لقمه نیز جلوی آن می انداختند. مردی پرسید: «ای فرزند رسول خدا! اجازه دهید این حیوان را دور کنم.» امام فرمود: «دَعَهُ إِلَيَّ لَأَسْتَحْيِيَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَ أَنَا أَكُلُ ثُمَّ لَا أُطْعِمُهُ»؛ (14) «نه رهاش کنید! من از خدا شرم می کنم که جانداري به صورت من نگاه کند و من در حال غذا خوردن باشم و به او غذا ندهم.»

5. گذشت

امام بسیار با گذشت و بزرگواری بود و از ستم دیگران چشم پوشی می کرد. بارها پیش می آمد که واکنش حضرت به رفتار ناشایست دیگران، سبب تغییر رویه فرد خطاکار می شد.

در همسایگی ایشان، خانواده ای یهودی می زیستند. دیوار خانه یهودی، شکافی پیدا کرده بود و نجاست از منزل او به خانه امام نفوذ کرده بود. فرد یهودی نیز از این جریان آگاهی نداشت تا اینکه روزی زن یهودی برای درخواست نیازی به خانه آن حضرت آمد و دید که شکاف دیوار سبب شده است که دیوار خانه امام نجس شود. بی درنگ، نزد شوهرش رفت و او را آگاه ساخت. مرد یهودی نزد حضرت آمد و از سهل انگاری خود پوزش خواست و از اینکه امام، در این مدت سکوت کرده و چیزی نگفته بود، شرمند شد.

امام برای اینکه او بیش تر شرمند نشود، فرمود: «از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که به همسایه مهربانی کنید.» یهودی با دیدن گذشت، چشم پوشی و برخورد پسندیده ایشان به خانه اش برگشت، دست زن و بچه اش را گرفت و نزد امام آمد و از ایشان خواست تا آنان را به دین اسلام درآورد. (15)

پیشوایان پاک دین: به دلیل بهره مندی از ویژگی عصمت و دوری از عصیان و اشتباه، برترین مربیان اخلاق برای انسان، به ویژه برای دواستداران و پیروان خود به شمار می روند

همچنین داستان مشهوری است که درباره گذشت امام از بی ادبی مردی شامی است. خود آن شخص می گوید که به مدینه رفته بودم. مردی را دیدم که بر مرکبی گران قیمت سوار شده و لباسهای نفیسی پوشیده بود. از شکوه او خوشم آمد. پرسیدم: «او که بود؟» گفتند: «حسن بن علی بن ابی طالب.» وقتی نام علی را شنیدم، سینه ام دریایی از کینه و دشمنی علیه او شد. به او حسادت کردم که چرا علی باید چنین فرزندی داشته باشد؛ از اینرو، نزد او رفتم و با تندی گفتم: «تو پسر علی هستی؟» فرمود: «آری! فرزند اویم.» سپس من تا توانستم به او و پدرش ناسزا گفتم.

او صبر کرد تا سخنانم پایان یابد. سپس با خوشرویی از من پرسید: «به گمانم در این شهر غریبی. اگر به خانه نیازداری، به تو خانه می دهم. اگر به مال نیاز داری به تو ببخشم. اگر کمک دیگری می خواهی، بگو تا انجام دهم. شاید مرا با شخص دیگری اشتباه گرفته ای. اگر جایی می خواهی بروی تو را راهنمایی کنم و اگر بارت سنگین است، در آوردن آن به تو کمک کنم. اگر گرسنه ای سیرت کنم. اگر برهنه ای، تو را بپوشانم. اگر بارت را به خانه من بیاوری و تا وقتی در این شهر هستی، میهمان من باشی، خوشحال می شوم. منزل من بزرگ است و برای آسایش تو فراهم است.»

مرد شامی با دیدن این همه گذشت و مهربانی، اشک شرمساری می ریخت و می گفت: «گواهی می دهم که جانشین خدا بر زمینی و خدا بهتر می داند که بار رسالت را بر دوش چه کسی گذارد. تا اکنون تو و پدرت را بیش تر از همه مردم دشمن می داشتم؛ ولی اکنون شما دوست داشتنی ترین بندگان خدا نزد من هستید.» سپس آن مرد به خانه امام مجتبی (ع) رفت و تا وقتی در مدینه حضور داشت، میهمان حضرت بود. از آن پس، از بهترین دوستداران آن خاندان شد. (16)

گستره گذشت و مهرورزی امام، آن قدر پیرامنه بود که قاتل او را هم در برگرفت؛ همچنان که عمر بن اسحاق می گوید که من و حسین (ع) در لحظه شهادت، نزد امام مجتبی (ع) بودیم که فرمود: «بارها به من زهر داده اند؛ ولی این بار تفاوت می کند؛ زیرا این بار، جگرم را قطعه قطعه کرده است.» حسین (ع) با ناراحتی پرسید: «چه کسی شما را زهر داده است؟» فرمود: «از او چه می خواهی؟ می خواهی او بکشی؟ اگر آن کسی باشد که من می دانم، خشم و عذاب خداوند بیش تر از تو خواهد بود. اگر هم او نباشد، دوست ندارم که برای من، بی گناهی گرفتار شود.» (17)

6. فروتنی

امام مانند جدش رسول الله بدون هیچ تکبری روی زمین می نشست و با تهی دستان هم سفره می شد. روزی سواره از محلی می گذشت که دید گروهی از بینوایان روی زمین نشسته اند و مقداری نان را پیش خود گذارده اند و می خورند. وقتی امام حسن (ع) را دیدند، به ایشان تعارف کردند و حضرت را سر سفره خویش خواندند. امام از مرکب خویش پیاده شد و این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛ «خداوند خود بزرگ بینان را دوست

نمی دارد (نحل/23). «سپس سر سفره آنان نشست و مشغول خوردن شد. وقتی همگی سیر شدند، امام آنها را به منزل خود فرا خواند و از آنان پذیرایی فرمود و به آنان پوشاک هدیه کرد. (18)

آن حضرت همواره دیگران را نیز بر خود مقدم می داشت و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می کرد. روزی ایشان در مکانی نشسته بود. برخاست که برود؛ ولی در این لحظه، پیرمرد فقیری وارد شد. امام به او خوشامد گفت و برای ادای احترام و فروتنی به او، فرمود: «ای مرد! وقتی وارد شدی که ما می خواستیم برویم. آیا به ما اجازه رفتن می دهی؟»

و مرد فقیر عرض کرد: «بله، ای پسر رسول خدا!» (19)

امام، همواره، مهربانی را با مهربانی پاسخ می گفت؛ حتی پاسخ وی در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود

7. میهمان نوازی

آن گرامی، همواره از میهمانان پذیرایی می کرد. گاه از اشخاصی پذیرایی می کرد که حتی آنان را نمی شناخت؛ به ویژه، امام به پذیرایی از بینوایان علاقه زیادی داشت، آنان را به خانه خود می برد و به گرمی پذیرایی می کرد و به آنها لباس و مال می بخشید. (20)

در سفری که امام حسن (ع) همراه امام حسین (ع) و عبدالله بن جعفر به حج می رفتند، شتری که بار آذوقه بر آن بود، گم شد و آنها در میانه راه، گرسنه و تشنه ماندند. در این هنگام، متوجه خیمه ای شدند که در آن پیرزنی تنها زندگی می کرد. از او آب و غذا خواستند. پیرزن نیز که انسان مهربان و میهمان نوازی بود، تنها گوسفندی را که داشت دوشید و گفت: «برای غذا نیز آن را ذبح کنید تا برای شما غذایی آماده کنم.» امام نیز آن گوسفند را ذبح کرد و زن از آن، غذایی برای ایشان درست کرد.

آنان غذا را خوردند و پس از صرف غذا از وی تشکر کردند و گفتند: «ما افرادی از قریش هستیم که به حج می رویم. اگر به مدینه آمدی نزد ما بیا تا میهمان نوازی ات را جبران کنیم.» سپس از زن خداحافظی کردند و به راه خویش ادامه دادند. شب هنگام، شوهر زن به خیمه اش آمد و او داستان میهمانی را برایش بازگفت. مرد، خشمگین شد و گفت: «چگونه در این برهوت، تنها گوسفندی را که همه دارایی مان بود برای کسانی کشتی که نمی شناختی؟»

مدتها از این جریان گذشت تا اینکه بادیه نشینان به سبب فقر و خشکسالی به مدینه سرازیر شدند. آن زن نیز همراه شوهرش به مدینه آمد. در یکی از همین روزها، امام مجتبی (ع) همان پیرزن را در کوچه دید و فرمود: «يَا أُمَّ اللَّهِ! تَعْرِفِينِي؟ ای کنیز خدا! آیا مرا می شناسی؟» گفت: «نه.» فرمود: «من همان کسی هستم که مدتها پیش، همراه دو نفر به خیمه ات آمدم. نامم حسن بن علی است.» پیرزن خوشحال شد و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدای تو باد!»

امام به پاس فداکاری و پذیرایی او، هزار گوسفند و هزار دینار طلا به او بخشید و او را نزد برادرش حسین (ع)

فرستاد. او نیز همین مقدار به او گوسفند و دینار طلا بخشید و وی را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد. عبدالله نیز به پیروی از پیشوایان خود، همان مقدار را به آن پیرزن بخشید. (21) حضرت با این سپاسگزاری، هم از میهمان غریبی پذیرایی کرد و هم جایگاه و ارزش میزبانی او را به سبب عمل نیکویش، پاس داشت. آن حضرت بارها درباره فقیرانی که از ایشان پذیرایی کرده بودند، می فرمود: «فضیلت با آنان است. پذیرایی شان اندک است و مالی ندارند؛ ولی برترند؛ زیرا آنان غیر از آنچه که ما را به آن پذیرایی می کنند، چیز دیگری ندارند و از همه چیز خود گذشته اند؛ ولی ما بیش از آنچه پیش میهمان می گذاریم، اموال داریم.» (22)

8. بردباری

از سخت ترین دوران زندگانی با برکت امام مجتبی (ع) ، دوران پس از صلح با معاویه بود. ایشان، سختی این سالهای ستم را با بردباری وصف ناشدنی اش سپری می کرد. ایشان در این سالها، از غریبه و آشنا سخنان زشت و گزنده می شنید و از خدنگ بی وفایی، زخم می خورد. بسیاری از دوستان به ایشان پشت کرده بودند. روزگار، برایشان به سختی می گذشت. ناسزا گفتن به حضرت علی (ع) شیوه سخنرانان شهر شده بود. هرگاه امام را می دیدند می گفتند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِينَ» (23) «سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان.» در حضور ایشان، به هتک و دشنام امیر المؤمنین (ع) زبان می گشودند و امام با بردباری و مظلومیت بسیار، هتاکها و دشنامها را تحمل می کرد.

روزی ایشان، وارد مجلس معاویه شد. مجلسی شلوغ و پر ازدحام بود. امام، جای خالی نیافت و ناگزیر، نزدیک پای معاویه نشست که بالای منبر بود. معاویه با دشنام به حضرت علی (ع) سخنش را آغاز کرد و درباره خلافت خودش سخن راند و گفت: «من از عایشه در شگفتم که مرا در خور خلافت ندیده است و فکر می کند که این جایگاه، حق من نیست.» سپس با حالتی تمسخرآمیز گفت: «زن را به این سخنان چه کار؟ خدا از گناهش بگذرد. آری! پدر این مرد [با اشاره به امام مجتبی (ع)] در کار خلافت با من سرستیز داشت، خدا هم جانش را گرفت.» امام فرمود: «ای معاویه! آیا از سخنان عایشه تعجب می کنی؟» معاویه گفت: «بله به خدا!» امام (ع) فرمود: «می خواهی عجیب تر از آن را برایم بگویم؟» گفت: «بگو.» آن حضرت پاسخ داد: «عجیب تر از این که عایشه تو را قبول ندارد، این است که من پای منبر تو و نزد پای تو بنشینم.» (24)

این بردباری تا جایی بود که مروان بن حکم دشمن سرسخت امام با حالتی اندوهگین در تشییع پیکر ایشان شرکت کرد و در پاسخ آنانی که به او می گفتند تو تا دیروز با او دشمن بودی، گفت: «او کسی بود که بردباری اش با کوهها سنجیده نمی شد.» (25)

9. بخشندگی و برآوردن نیازهای دیگران

می توان گفت که بارزترین ویژگی امام مجتبی (ع) که بهترین سرمشق برای دوستداران او است، بخشندگی بسیار و دستگیری از دیگران است. ایشان به بهانه های مختلف، همه را از خوان کرم خویش بهره مند می ساخت و آن قدر بخشش می کرد تا شخص نیازمند بی نیاز می شد؛ زیرا طبق تعالیم اسلام، بخشش باید به گونه ای باشد که فرهنگ گدایی را ریشه کن سازد و در صورت امکان، شخص را از جرگه نیازمندان بیرون کند.

روزی حضرت مشغول عبادت بود. دید فردی در کنار او نشسته است و به درگاه خدا می گوید: «خدایا! هزار درهم به من ارزانی دار. حضرت به خانه آمد و برای او ده هزار درهم فرستاد. (26)

امام حسن (ع) هیچ گاه سائلی را از خود نمی راند و هرگز پاسخ «نه» به نیازمندان نمی فرمود و تمامی جنبه های معنوی بخشش را در نظر می گرفت.

آورده اند روزی امام مجتبی (ع) شنید مردی در دعا با پروردگار خویش با گریه می گوید: «خدایا! ده هزار درهم به من روزی بده.» امام وقتی سخن او را شنید سریع از مسجد به خانه برگشت و به همان مقدار درهم از خانه برداشت و به او داد. مرد، بسیار خوشحال شد؛ اما وقتی خواست سکه ها را ببرد نتوانست آن را حمل کند. رو به امام کرد و گفت: «اکنون دو نفر را صدا بزن که این سکه ها را برای من حمل کنند». امام، عبایش را از دوش برداشت و سکه ها را درون آن گذاشت و دستور داد تا آن را برای مرد ببرند؛ اما دیگر درمی در میان نبود که به آن دو نفر بدهد. غلامان حضرت گفتند: والله ما عندنا درهم؛ دیگر [حتی] درمی نداریم، امام فرمود: «لَكِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ لِي عِنْدَ اللَّهِ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ (27) اما من امید پاداشی بزرگ از نزد پروردگار خویش دارم.»

روزی خلیفه سوم در مسجد نشسته بود که مرد فقیری وارد مسجد شد. نزد او رفت و درخواست کمک کرد. عثمان به او پنج درهم داد. آن مرد نگاهی به سکه ها کرد و گفت: «مرا نزد کسی راهنمایی کن [تا کمک بیش تری به من کند].» عثمان او را به امام مجتبی (ع) که همراه حسین (ع) و عبدالله بن جعفر نشسته بودند، فرستاد و گفت: «نزد آن چند جوان برو و از آنها کمک بخواه.» فقیر نزد آنها رفت و نیاز خود را بیان داشت. امام حسن (ع) برای نمایاندن جنبه های تربیتی بخشش، از مرد پرسید: «إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ دَمٍ مُفْجِعٍ أَوْ دَيْنٍ مُفْرِحٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ فَفِي أَيِّهَا تَسْأَلُ؟ کمک خواستن از دیگران، تنها در سه مورد رواست:

1. خون بهایی به گردن انسان باشد [و توان پرداخت آن نداشته باشد]؛

2. بدهی سنگینی داشته باشد [و از عهده پرداخت آن برنیاید]؛

3. درمانده ای باشد [که دستش به جایی نرسد]. تو کدام یک از این سه دسته هستی؟»

مرد فقیر سبب نیازمندی خود را بیان کرد. سپس امام حسن (ع) پنجاه دینار طلا به او بخشید. حضرت امام حسین (ع) به پیروی از ایشان و نیز رعایت جایگاه امامت، چهل و نه درهم و عبدالله بن جعفر نیز با همین انگیزه چهل و هشت درهم به او کمک کردند. عثمان با دیدن این جریان گفت: «این خاندان، کانون علم، حکمت و سرچشمه همه نیکیها هستند.» (28)

امام برآوردن نیاز دیگران را در هر حالی در اولویت قرار می داد. ابن عباس می گوید که با حضرت مجتبی (ع) در مسجدالحرام بودم. آن جناب در آنجا معتکف و مشغول طواف بود. نیازمندی نزد ایشان آمد و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! به فلان شخص، مقداری بدهکارم و از عهده قرض او بر نمی آیم. اگر ممکن است [مرا کمک

کنید].» امام فرمود: «به صاحب این خانه! [و اشاره به کعبه کرد] متأسفانه در حال حاضر، پولی در اختیار ندارم.» شخص نیازمند گفت: «ای فرزند رسول خدا! پس از او بخواهید که به من مهلت بدهد؛ چون مرا تهدید کرده است که اگر بدهی خود را نپردازم، مرا به زندان می اندازد. حضرت طواف خود را قطع کرد و همراه آن مرد به راه افتاد تا نزد طلبکارش بروند و از او مهلت بگیرند.»

آن حضرت همواره دیگران را نیز بر خود مقدم می داشت و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می کرد ابن عباس می گوید عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! گویا فراموش کرده اید که در مسجد، قصد اعتکاف کرده اید.» (29) حضرت فرمود: «نه فراموش نکرده ام؛ ولی از پدرم شنیدم که پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس حاجت برادر مؤمن خود را برآورد، نزد خدا مانند کسی است که نه هزار سال، روزها روزه گرفته و شبها را به عبادت گذرانیده است.» (30)

10. شجاعت

شجاعت، میراث ماندگار امیر مومنان (ع) بود و امام مجتبی (ع) وارث آن بزرگوار. در کتابهای تاریخی آمده است که امام علی (ع) در تقویت این روحیه در کودکانش، خود به طور مستقیم دخالت می کرد. شمشیرزنی و مهارتهای نظامی را از کودکی به آنان می آموخت و پشتیبانی از حق و حقیقت را به آنان درس می داد. میدانهای نبرد، مکتب درس شجاعت حضرت علی (ع) به فرزندانش بود.

با آغاز خلافت امام علی (ع)، کشمکشها نیز آغاز شد. نخستین فتنه، جنگ جمل بود که به بهانه خونخواهی عثمان بر پا شد. شعله های جنگ زبانه می کشید. امیر مومنان (ع) پسرش محمد بن حنفیه را فراخواند و نیزه خود را به او داد و فرمود: «برو، شتر عایشه را نحر کن.» محمد بن حنفیه نیزه را گرفت و حمله کرد؛ ولی کسانی که به سختی اطراف شتر عایشه را گرفته بودند، حمله او را دفع کردند. او چندین بار حمله کرد؛ ولی نمی توانست خود را به شتر برساند. ناچار نزد پدر آمد و اظهار ناتوانی کرد. امام نیزه را پس گرفت و به حسن (ع) داد. او نیزه را گرفت و به سوی شتر تاخت و پس از مدتی کوتاه، بازگشت؛ در حالی که از نوک نیزه اش خون می ریخت. محمد حنفیه به شتر نحر شده و نیزه خونین نگریست و شرمند شد. امیرمؤمنان به او فرمود: «شرمنده نشو؛ زیرا او فرزند پیامبر (ص) است و تو فرزند علی هستی.» (31)

امام مجتبی (ع) در دیگر جنگهای آن دوران نیز شرکت کرد و دلاوریهای بسیاری از خود نشان داد. معاویه درباره دلاوریهای او می گفت: «او فرزند کسی است که به هر کجا می رفت، مرگ نیز همواره به دنبالش بود (کنایه از اینکه نترس بود و از مرگ نمی هراسید).» (32)

- [1]. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسة الرساله، بیروت، 1403 ق، ج43، ص331.
- [2]. مهج الدعوات، سید بن طاووس، دار الذخائر، قم، 1411 ق، ص145.
- [3]. مناقب آل ابیطالب، ابن شهر آشوب، دارالأضواء، بیروت، 1408 ق، ج4، ص14 و بحار الانوار، ج43، ص339.
- [4]. مناقب ابن شهر آشوب، ج4، ص17 و بحارالانوار، همان.
- [5]. بحارالانوار، همان.
- [6]. همان، ص332.
- [7]. بروج/3.
- [8]. احزاب/45.
- [9]. هود/103.
- [10]. بحارالانوار، ج43، ص345.
- [11]. نساء/86.
- [12]. مناقب، ابن شهر آشوب، ج4، ص18.
- [13]. حیاة الامام الحسن بن علی (ع) ، باقر شریف القرشی، ج1، ص314.
- [14]. بحارالانوار، ج43، ص352.
- [15]. تحفة الواعظین، ج2، ص106.
- [16]. مناقب، ابن شهر آشوب، ج4، ص19.
- [17]. اسد الغابة، ابن اثیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 293ق، ج2، ص15.
- [18]. «وَجَعَلَ يَأْكُلُ حَتَّى اكْتَفَوْا دَعَاهُمْ إِلَى ضِيَاغَتِهِ وَ أَطْعَمَهُمْ وَ كَسَاهُمْ» بحارالانوار، ج43، ص352.
- [19]. ملحقات احقاق الحق، سید نور الله مرعشی التستری، مطبعة الاسلامیة، تهران، 1395ق، ج11، ص114.
- [20]. مناقب، ابن شهر آشوب، ج4، ص16 و 17.
- [21]. همان، ص16 و كشف الغمة، علی بن عیسی الإربلی، بی تا، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ج2، ص133. (با گزینش).
- [22]. بحارالانوار، ج43، ص253.
- [23]. همان، ج75، ص287.
- [24]. ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی سیهر، دارالکتب الاسلامیة، تهران، 1342ق، ج2، ص293.
- [25]. زندگی دوازده امام، هاشم معروف الحسینی، امیر کبیر، تهران، 1373 ش، ج1، ص506.
- [26]. مناقب، ابن شهر آشوب، ج4، ص17.
- [27]. بحارالانوار، ج43، ص347.
- [28]. همان، ص333.
- [29]. انسان معتکف، پیش از پایان اعتکاف، جز برای کارهای ضروری نمی تواند از مسجد خارج شود.
- [30]. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا، باب الحاء.
- [31]. مناقب، ابن شهر آشوب، ج4، ص21.
- [32]. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار الفكر، بیروت، بی تا، ج4، 73.

